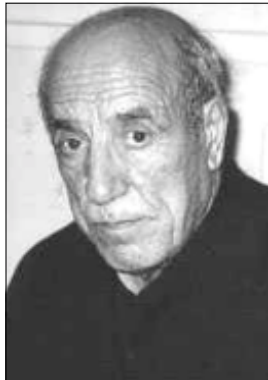


نامداران قدرتمند دیروز،

فراموش شدگان

یادر خاک خفتگان امروز

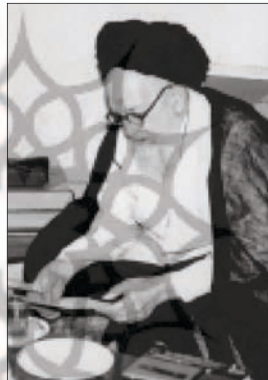
آن‌ها که محیط فضل و آداب شدند،
در جمع کمال، شمع اصحاب شدند،
ره زین شب تاریک نبردند برون
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند



احمد طاهرزاده. چه کسی از نسل حاضر می‌داند که او از مردان مطرح اول انقلاب بود؟



استاد شریعتی. او هم مانند فرزندش (دکتر علی شریعتی) مورد بی‌مهری خیلی‌ها قرار گرفت



آیت‌الله العظمی شریعت‌مداری از حوزه به انزوا فرستاده شد

این رباعی عرفانی- فلسفی منسوب به عمر خیام نیشابوری را می‌توان به عرصه زندگی مردان قدرت و سیاست نیز تعمیم داد؟ آیا مردان عرصه قدرت و سیاست نیز، مانند عرفا و فلاسفه به این امر بدیهی که انسان فناپذیر است و لاجرم، جایگاه‌هایی هم که در دوره زندگی محدود خود در این دنیای گذرا اشغال می‌کند، جاودانه نیست، می‌اندیشد و به آن بها می‌دهد؟ و آیا اصولاً، گزینش چنین شعری به عنوان مدخل برای یک تحلیل- گزارش مطبوعاتی مناسب است؟

گروهی از نقش آفرینان عرصه های قدرت و سیاست، با چنین مقدمه ای آغاز شود؟ سخن پیرامون زندگی مردمانی است که ما شاهد عروج و سقوط، گردن فرازی و سرافکندگی، قدرت نمایی و مذلت، شوکت موقت و انزوای درازمدت، ورود پرشکوه آنان به صحنه قدرت و خروجشان از آن بوده ایم. مردمانی که برخی آرمان‌های عالی داشته اند، برخی فرصت طلب بوده اند، برخی چهره خویش را در پس نقابی زیبا پنهان کرده بودن، برخی فریب سراب قدرت را خوردند، برخی اسیر جاذبه قدرت شدند و ...

چه اشکالی دارد که یک گزارش مطبوعاتی، به ویژه به این دلیل که نگاهی دارد به زندگی

گمان نمی رود که اکثریتی از مردمان عرصه قدرت و سیاست مجال و شوق اندیشیدن به این مقولات را داشته باشند، اما



دربدار مننی: نا آرامی های خوزستان را در سال ۵۸ فروشانند، اما چند سال بعد مجبور به فرار شد.



حسن زره: عزلت کردند و اتهامات زیادی را به او نسبت دادند.



قطب زاده: او را از نزدیک ترین یاران و منسوبین امام خمینی (ره) می دانستند. اما سرانجام، کارش به اعدام کشید.

بخورد و فصلی نوگشوده شود، آغاز می‌کنیم. در سرزمینی که فرمانروایش - محمدرضا پهلوی - آن را جزیره ثبات می‌نامید، به ناگهان توفانی سهمگین و غافلگیرکننده وزیدن گرفته بود که البته غافلگیرکننده برای همان کسی که چنان مغرور قدرت خویش شده بود که سرزمین

خود را داشت و از قدرت، حکومت، حق حاکمیت ملی، نظام اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی، نقش مردم در حکومت، روش اداره کشور، قانون، حق و کرامت انسانی، روابط با ملل دیگر و سایر مقولات، تعاریف متفاوتی ارائه می‌کردند.

نام متفاوت را در ذهن داشتند: آیت‌الله العظمی خمینی که پس از رویدادهای سال ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ ابتدا به ترکیه و سپس به عراق تبعید شده بود. در مقیاس محدودتری افراد نام آیت‌الله مطهری، آیت‌الله طالقانی، آیت‌الله منتظری، آیت‌الله قمی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان، سنجابی، فروهر، دکتر سبحانی و ... را به یاد داشتند و آن‌ها را می‌شنیدند و جز این مردم شیعه ایران نام مراجع بلندپایه خود نظیر حضرات آیات عظام گلپایگانی، خوئی، مرعشی، شریعتمداری و ... را همه روز می‌شنیدند و با آنها آشنایی داشتند!

اما نام‌های دیگر برای بخش بزرگی از جامعه ناآشنا بودند: دکتر یزدی، امیرانتظام، دکتر ولایتی، بنی صدر، قطب زاده، حسن حبیبی، صادق طباطبایی، دکتر چمران، فخرالدین حجاری، آیت‌الله بهشتی، آیت‌الله مفتاح، آیت‌الله موسوی اردبیلی، حجت‌الاسلام کروی، آیت‌الله ربانی شیرازی، حجت



حجت‌الاسلام بیات (اکنون آیت‌الله): از مردان با اقتدار سال‌های اولیه انقلاب ... بعداً در دادگاه ویژه روحانیت محکوم شد، حالا هم در حاشیه است



صادق طباطبایی: قدرتمندار سال‌های اولیه انقلاب، حاشیه‌نشین کنونی!



آیت‌الله بهشتی: ... قاطع، هوشمند و مبتکر. اگر زنده می‌ماند، ای بسا مسیر وقایع بعدی تغییر می‌کرد



آیت‌الله العظمی منتظری: از قائم مقامی رهبر تا حصر بیت ...!



بنی صدر، خیلی زود او را از صدرصد به صفر درصد رساندند!



حجت‌الاسلام محمدجواد حجتی کرمانی: از سیاست پرده‌است و به پژوهش رو آورده است

تحت فرمانروایی اش را جزیره ثبات می‌نامید و از آن بدتر، خود را مرکز ثقل زندگی یک ملت می‌دانست و مغرورانه می‌گفت اگر من نباشم ایران، ایرانستان می‌شود و نیز غافلگیرکننده بود برای کسانی که کمر به خدمت این فرمانروا بسته بودند و قدرت و شوکت خویش و فرمانروا را نامیرا می‌دانستند.

توفان که وزیدن گرفت، گروهی از آن خادمان، که زیرک‌تر و عاقبت‌اندیش‌تر بودند. چمدان‌ها را بستند و از جزیره امن خیالی، به جزایری که از وزش توفان در آنها خبری نبود، نقل مکان کردند. کسانی هم ماندند و بعد تاوان‌هایی را بابت رفتارهایشان در دوره‌ای که بر اریکه قدرت تکیه داشتند، پرداختند. از ایستادن در مقابل جوخه‌های اعدام تا حبس و مصادره اموال و یا دست کم فروکشیده شدن از مسندهای قدرت.

از عرصه قدرت و سیاست ایران مردمانی می‌رفتند و مردمانی دیگر می‌آمدند تا این عرصه‌ها را در اختیار بگیرند. آنان انقلابیونی بودند که هر گروه، مرامی و مسلکی متفاوت داشتند، برنامه‌هایشان برای آینده و ویژگی

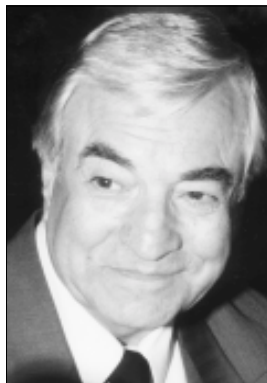
الاسلام هاشمی رفسنجانی، حجت‌الاسلام سید علی خامنه‌ای، حجت‌الاسلام سیدمحمد خاتمی، آیت‌الله مهدوی کنی، حجت‌الاسلام خوئی‌ها، آیت‌الله خلخالی، آیت‌الله لاهوتی، آیت‌الله محمدی گیلانی، حجت‌الاسلام واعظ طبسی، آیت‌الله آذری قمی، آیت‌الله قدوسی، آیت‌الله محلاتی، آیت‌الله جنتی، آیت‌الله ری شهری، شیخ احمد تهرانی، حسن آیت، جلال‌الدین فارسی، محسن رفیق دوست، میناچی، دکتر عباس شیبانی، دکتر کاظم

۲۵ سال حکومت پلامنازع (از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) شریعی ایجاد کرده بود که نام‌های آشنا و مکرری را به عنوان برترین‌ها، قدرتمندترین‌ها و ثروتمندترین‌ها می‌خواند و می‌شنید: آریامهر، شهبانو، هویدا، علم، اقبال، شریف امامی، آموزگار، انصاری، نیک‌پی و ... اما اکنون، در مهر ۱۳۵۷ که ما آن را زمان شروع برای این گزارش برگزیده‌ایم، نام‌های دیگری رفته رفته در ذهن مردم جا می‌گرفت. البته در آن سال‌ها کسانی - و البته اندک - یک

بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت صادر شد. در این حکم، رهبر انقلاب ضمن تأکید بر اعتقاد خود به اسلام خواهی و "ایمان راسخ" مهندس بازرگان، وی را مأمور تشکیل هیأت مؤسسان برای تدوین قانون اساسی کرد. همان روز، تظاهراتی در سراسر کشور به راه افتاد و میلیون‌ها نفر به طور مستقیم و با تأکید فریاد زدند "بازرگان، بازرگان، حکومت مبارک". آن روز پس از امام خمینی (ره) محبوب‌ترین چهره برای ایرانیان، مهندس بازرگان بود و اگر به کسی می‌گفتی همین مرد، چند سال بعد در مجلس از دست یک انقلابی دیگر کتک خواهد خورد، بعد منزوی می‌شود و سپس حتی به او القابی چون لیبرال خواهند داد، بی‌تردید به ریشتمی‌خندید.

اینک دیگر در صفحات مطبوعات، و بر صحنه تلویزیون‌ها نامی و عکسی از قدرتمندان قبلی نبود مگر زمانی که جنازه‌های آنان پس از اعدام به نمایش گذاشته می‌شد، یا خبر محاکمه آنان انتشار می‌یافت. اما مصاحبه‌های مفصل و اظهارنظرهای گوناگون مردان جدیدی در رسانه‌ها، انعکاس می‌یافت که آمده بودند طرحی نو دراندازند.

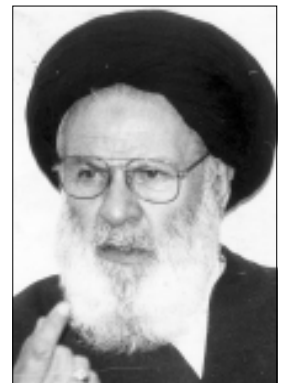
روز ۲۲ بهمن با کشته شدن سپهبد بدره‌ای فرمانده نیروی زمینی و سرلشگر بیگلری جانشین فرمانده گارد جاویدان (گارد شاهنشاهی) - آخرین فرماندهان وفادار به رژیم شاهنشاهی - دفتر آن نظام بسته شد. دادگاه‌های انقلاب (به راه افتاد و اعدام



امیر انتظام:
۲۳ سال است که می‌گوید بی‌گناهم!



حجت الاسلام محقق داماد: عطای ریاست سازمان بازرسی کل کشور و هر پست دیگری را به لقای آن‌ها بخشید!



آیت‌الله موسوی اردبیلی ... سال‌ها در رأس هرم قدرت و اینک زاویه نشین جره و کلاس درس!

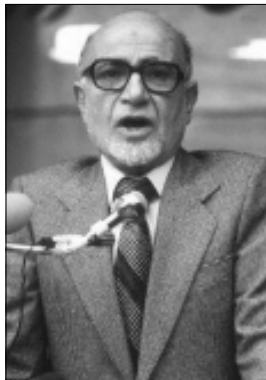
دانست. بختیار به بقای دولت خویش امیدوار بود. او نمی‌دید یا نمی‌خواست ببیند که در دنیایی که همه چیز را پایانی است، پایان عصر پهلوی فرا رسیده است. او حتی پشت کردن یاران قدیمی خود در جبهه ملی به دولتش را ساده گرفت. چنان سخن می‌گفت که انگار یک تنه قادر است اقیانوس خروشان را مهار کند. در فرودگاه مهرآباد را بست تا مانع بازگشت آیت‌الله العظمی خمینی که اینک همگان با نام امام خمینی از ایشان یاد می‌کردند، شود. اما تمهیدات و مانورهای او بی‌نتیجه ماند و معمار و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران روز ۱۲ بهمن، پس از ۱۵ سال تبعید، به خاک ایران قدم گذاشت و با استقبالی کم‌نظیر مواجه شد. دو روز بعد شورای انقلاب تشکیل شد. روز ۱۶ بهمن فرمان انتصاب مهندس مهدی

سامی، مهندس معین فر، مهندس صباغیان، مهندس میرسلیم، احمدصدرحاج سید جوادی، مهندس کتیرایی، علینقی خاموشی، بهزاد نبوی، سلامتیان، دریا دار مدنی، حسن نذیه، مسعود رجوی، بابک زهرایی، اشرف دهقان، نورالدین کیانوری، قاسملو، شیخ عزالدین حسینی و ...

در دیماه ۱۳۷۵، یک نام ناآشنای دیگر برای مردم، ناگهان بر سر زبان‌ها افتاد: دکتر شاپور بختیار ...

دکتر شاپور بختیار، آخرین تیر ترکش فرمانروایی بود که هنوز نمی‌توانست باور کند برخلاف تصور و باورش، قلعه‌ای که آن را تسخیرناپذیر و جزیره‌ای امن می‌داند، کاخی است مقوایی که بر روی آب بنا شده است. از این زمان تا هنگامی که شاپور بختیار در پاریس در یک حادثه تروریستی به قتل رسید، نام او جزو نام‌هایی بود که مکرر بر زبان‌ها می‌آمد و بر صفحات رسانه‌های نوشتاری انعکاس می‌یافت.

بختیار، روز ۱۳ دی، در مصاحبه‌ای از خروج شاه از ایران، تشکیل شورای سلطنت و تشکیل دولتی جدید به ریاست خودش خبر داد. در آن زمان، هنوز بودند کسانی که باور داشتند امواج، فروکش خواهد کرد، شاه باز می‌گردد و ... اما محمدرضا پهلوی و تمامی اعضای خانواده‌اش ساعت ۱۱ و ۴۵ دقیقه روز سه شنبه ۲۶ دی ماه از تهران رفتند. رفتنی بی‌بازگشت که آن را می‌توان لحظه واقعی گشودن فصلی نو در تاریخ معاصر ایران



دکتر بازرگان: سیلی هم خورد!



مهندس سبحانی: نامش هنوز مطرح است، اما به عنوان زندانی



حجت الاسلام دکتر باهنر: او هم قربانی ترور شد

کارگزاران رژیم ساقط شده، آغاز شد. نصیری (ارتشبد)، هویدا، خسرو داد (سرلشگر)، رحیمی (سپهبد)، ناجی (سرلشگر)، معتمدی (سرتیپ)، ملک (سرتیپ)، پرویز امینی (سرلشگر گارد)، حسین همدانیان (سرتیپ)، بیدآبادی (سرلشگر)، فخر مدرس (سپهبد)، خواجه نوری (سرلشگر)، یزدجردی (سرتیپ) زمانی (سرهنگ)، سالار جاف (نماینده مجلس)، جهانگیر تارخ (ساواکی)، صدری (سپهبد)، نادر جهانبانی (سپهبد)، محمود جعفریان (قائم مقام حزب رستاخیز و مرد شماره دو رادیو و تلویزیون)، محمدولی زندکریمی (سرلشگر)، پرویز نیکخواه (تئورسین رژیم)، غلامحسین دانشی (نماینده مجلس و روحانی)،

سرلشگر مطبوعی (سناتور) و ... هنوز دولت موقت مستقر نشده بود که علاوه بر احزاب و گروه‌های چریکی موجود، صدها حزب و دسته چون قارچ روییدند. مطالبات و سهم خواهی‌ها از نظام جدید، خیلی زود آغاز شد. چنانکه روز هفتم اسفند امام خمینی در اجتماع روحانیون تذکر داد که: "در انتصابات دولت کارشکنی نکنید ... حالا که این ملت پابرهنه این پیروزی را به دست آورده است از اطراف دارند هجوم می‌آورند و می‌آیند به ایران که در این سفره شریک باشند...."

گروه‌های چریکی ساختمان‌هایی را متصرف می‌شدند و آنها را مقرر خود قرار

تحریک می‌کنند و دست و پای ما را در پوست گردو می‌گذارند ..."

سال ۱۳۵۷ به پایان نرسیده بود که در کردستان و ترکمن صحرا (گنبدکاووس) درگیری‌ها آغاز شد و این نخستین جرقه‌های اختلافی بود که نیروهایی را که تا ۴۵ روز پیش علیه یک دشمن مشترک می‌جنگیدند، رودروی هم قرار داد و سرفصلی شد برای منازعاتی که به حذف بسیاری از نیروها و افراد سرشناس در نظام جدید انجامید.

شاید به دلیل همان درگیری‌ها بود که در آغاز سال ۵۸ سرلشگر قره‌نی نخستین رییس کل ستاد جمهوری اسلامی با فرمان مهندس بازرگان برکنار شد و جای خود را به سرلشگر ناصر فرید داد. این برکناری را هم باید سرآغاز تصفیه‌ها، حذف، کنار گذاشتن و حتی توقیف و تبعیدها و اعدام‌های بعدی قلمداد کرد.

پس از فروردین ۱۲ فروردین ۵۸ که به آغاز رسمی استقرار جمهوری اسلامی در ایران منجر شد، مبارزه برای رسیدن به سهم بیشتری از قدرت و امکانات، جدی شد. این مبارزات شامل دو بخش می‌شد. یک بخش مربوط به احزاب و گروه‌های بیرون از دایره اسلام‌گرایان می‌شد و بخش دیگر به رقابت‌های درونی اسلام‌گرایان برمی‌گشت. نخستین برخوردها میان یاران دیروز و رقبای امروز به دستگیری فرزندان آیت‌الله طالقانی و خروج وی از تهران در اعتراض به این عمل، نمود پیدا کرد. همزمان دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی که وزارت خارجه دولت موقت را برعهده داشت، استعفا کرد. وقتی چند روز بعد دکتر ابراهیم یزدی جای دکتر سنجابی را گرفت، می‌شد حدس زد پست‌های کلیدی، از آن پس به گروه‌های مذهبی (ولو ملی-مذهبی) سپرده خواهد شد. رویدادهای بعدی و سیر حوادث نشان داد که آن زمان، تحمل ملی-مذهبی‌ها در پست‌های حساس بر مبنای ضرورت بوده است.

نخستین ترور نیز در همان ماه‌های آغازین استقرار جمهوری اسلامی اتفاق افتاد و روز سوم اردیبهشت ۱۳۵۸ تیمسار قره‌نی در جریان یک ترور موفق کشته شد. هنوز ضربه



راجبانی: بنی‌صدر را شکست داد، خود قربانی ترور شد و اکنون کمتر کسی از او یاد می‌کند



دکتر ابراهیم یزدی: سال‌ها، حتی پس از دولت بازرگان از مردان قدرتمند حاکمیت جدید بود. اکنون در آمریکا به انتظار نشسته است



عبدالکریم سروش: دیروز بازوی اجرایی انقلاب فرهنگی، امروز نظریه پرداز تساهل و تسامح!

می‌دادند: احزاب اسلامی و غیراسلامی هم روش مشابهی داشتند، منتهی بر خلاف گروه‌های چریکی، احزاب در صدد جمع‌آوری و نگه‌داری اسلحه نبودند.

علاوه بر این، گروه‌هایی در مناطق مختلف تشکیل شد که حداقل خواسته‌های آنها خودمختاری بود (مثل خلق عرب به رهبری آیت‌الله شیخ محمدطاهر آل شبیر خاقانی) در همین روزهای نخستین انقلاب، حتی نیروهای درون گروه‌های اسلامی نیز با اختلاف سلیقه عمل می‌کردند، به نحوی که روز ۲۴ اسفند ۳۲ روز پس از انقلاب) مهندس بازرگان در یک سخنرانی تلویزیونی لب‌به‌شکوه گشود و گفت: "آن دولت می‌روند و به امام بدگویی می‌کنند ... احساسات مردم را

اکبر غفاریان (سرتیپ)، جواد مولوی (سرلشگر)، هادی گلستانه (سرهنگ)، امیر افتخارمنش (سرهنگ)، منوچهر آزمون (وزیر)، ربیعی (سپهبد)، خواجه نوری (سپهبد)، مهندس ریاضی (رییس مجلس)، ناصر مقدم (سپهبد)، آخرین رییس ساواک)، حجت کاشانی (سپهبد)، پاک‌سروان (سرلشگر)، عباسعلی خلعتبری (وزیر خارجه)، مجیدی (سپهبد)، غلامرضا نیک‌پی (سناتور و شهردار سابق تهران)، منصور روحانی (وزیر)، علامه وحیدی (سناتور)، نشاط (سرلشگر)، جعفری (سپهبد)، جواد سعدی (آخرین رییس مجلس شورای ملی)، غلامرضا کیانپور (وزیر)، محمدرضا عاملی (وزیر)، محسن خواجه نوری (سناتور)، جمشید اعلم (سناتور)،

آیت الله محمدی گیلانی) که آن زمان یکی در رأس کمیته های انقلاب قرار داشت و دیگری حاکم شرع دادگاه های انقلاب بود، از مشکلات اساسی سال های نخستین برای رهبران جمهوری اسلامی بود.

مشکل اساسی دیگر، تفاوت بینش، راه و تمایلات گروهی از روحانیون برجسته با روحانیون نسبتاً جوان تری بود که کلیدی ترین مقامات نظام انقلابی را در دست داشتند. در همان ماه ها، به ندرت نامی از حجت الاسلام رفسنجانی، حجت الاسلام خوئینی ها و امثال ایشان در مطبوعات برده می شد، در حالی که کمتر روزی بود که مطلبی و یا نقل قولی از آیت الله عظمی شریعتمداری در مطبوعات

می گرفتند و مواضع خود را مشخص می کردند. مخالفت با تصمیمات شورای انقلاب، کارشکنی در کارهای دولت موقت، یارگیری از گروه های همسو و کارشکنی برای رقبا مداوماً گسترش یافت. گروه های رادیکال (مجاهدین خلق، چریک های فدایی خلق و ...) گرچه هنوز مشی مبارزه مسلحانه را آغاز نکرده بودند، اما با انجام مانورهای دامنه دار خواستار مشارکت در قدرت و اقداماتی رادیکال (مثلاً انحلال ارتش)، بر مبنای نظریه های خود بودند.

گرچه مشخص بود بین روحانیت هم اختلاف سلیقه و برداشت وجود دارد، اما در این مقطع زمانی، آن گروه از روحانیونی که

ناشی از این ترور بر روان جامعه سنگینی می کرد که ترور دیگری انجام شد و یکی از نظریه پردازان برجسته حوزه و دانشگاه، یعنی آیت الله مطهری که او را رأس شورای انقلاب می دانستند در نیمه شب یازدهم اردیبهشت قربانی یک ترور کور شد.

شاید بتوان این ترورها را یکی از عوامل اصلی خشونت ها، تصفیه ها و افتراق های بعدی دانست، زیرا تا پایان همین سال ۵۸ چند شخصیت دیگر نیز مورد سوء قصد قرار گرفتند. بدین قرار:

حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی روز ۵ خرداد مورد سوء قصد قرار گرفت ولی با وجود مجروح شدن، جان سالم بدر برد.

حاج مهدی عراقی و حاج مهدیان در ۴ شهریور مورد حمله تروریستی قرار گرفتند. حاج مهدیان جان به سلامت برد، اما حاج مهدی عراقی به شهادت رسید.

ترور تکان دهنده دیگر در این سال در آذرماه اتفاق افتاد و در جریان آن آیت الله مفتاح که از فعال ترین چهره های دوره انقلاب و از شخصیت های تأثیرگذار بود، شهید شد.

با وجود این رویدادها، سررشته داران امور در نظام جدید گام به گام برنامه های خویش را اجرا می کردند. یکی از اولیه ترین این برنامه ها برگزاری انتخابات برای تشکیل

مجلس خبرگان برای تدوین پیش نویس قانون اساسی در مرداد ۱۳۵۸ بود. نتیجه این انتخابات

تصویر روشنی از میزان نفوذ و اقتدار گروه های سیاسی در بین توده مردم به نمایش گذاشت، زیرا اکثریت قاطع انتخاب شدگان از روحانیون و یا نیروهای ملی-مذهبی بودند. به

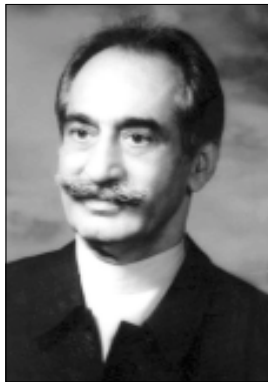
عنوان نمونه از تهران آیت الله طالقانی، آیت الله منتظری، آیت الله بهشتی، آیت الله موسوی

اردبیلی، حجت الاسلام دکتر غفوری، ابوالحسن بنی صدر، دکتر عباس شیبانی، علی محمد عرب (مذهبی) و خانم منیره گرجی

(مذهبی) به مجلس خبرگان قانون اساسی راه یافتند. از تهران، فقط مهندس عزت الله

سحابی، از ملی-مذهبی ها، به این مجلس راه یافت.

گروه های سیاسی رفته رفته جبهه



داریوش فروهر: آغاز مبارزه در سال های دهه سی، عضویت در دولت موقت، مرگ فجیع در جریان قتل های زنجیری ای...



حجت الاسلام خوئینی ها: رادیکالی که حتی به اوقعب آخوند سرخ هم دادند. اما اکنون در کنار صحنه، مدافع مردم سالاری است!



حجت الاسلام محمد منتظری: قربانی انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی شد!

منعکس نشود. تشکیل حزب جمهوری خلق مسلمان که مورد حمایت آیت الله شریعتمداری بود در همین دوران اتفاق افتاد، اما اثرات آن بر زندگی این روحانی صاحب نام در سال های بعد مشهود شد. (نفی ایشان از حوزه و در نهایت درگذشت در غربت)

حزب جمهوری اسلامی هم تشکیل شده بود، اما با پرهیز از مطرح شدن به عنوان یک تشکیلات فراگیر و تعیین کننده، سرگرم استحکام بخشیدن به نظام جمهوری اسلامی و به حاشیه راندن نیروهایی که از آن ها به عنوان یاران غیر قابل اعتماد، یا معاندین نظام نام برده می شد، بود.

در آن سال (۵۸) هنوز حتی از سخن گفتن در مورد ورود روحانیون به عرصه های

بعداً، در دهه شصت، به دو گروه روحانیت مبارز و مجمع روحانیون مبارز تقسیم شدند، همسو و هماهنگ عمل می کردند. اما در سطوح

پایین تر، حتی آنجا که به فرزندان روحانیون نامدار مربوط می شد، تصفیه، بازداشت و حذف آغاز شده بود. بارزترین رویدادها از این

قبیل بازداشت فرزندان آیت الله طالقانی بود که به رنجیدگی آن روانشاد و خروجش از

تهران انجامید و تظاهرات دامنه داری را هم موجب شد. مورد دیگر بازداشت

حجت الاسلام محمد منتظری فرزند آیت الله منتظری قائم مقام رهبری، یعنی بالاترین مقام، پس از امام خمینی (ره) بود.

گرایشات سیاسی فرزندان عده ای از علمای صاحب نفوذ (نظیر آیت الله لاهوتی و

اجرائی پرهیز می‌شد. گاهی برخی افراد بر این نکته تأکید می‌کردند که پس از برگزاری انتخابات ریاست جمهوری، تشکیل مجلس و اطمینان از ثبات نظام، روحانیون از همان معدود پست‌های اجرایی هم کناره خواهند گرفت.

روند حوادث، مسیر را عوض کرد

در ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ مرگ آیت‌الله طالقانی که امام خمینی (ره) او را ابودر زمانه می‌نامید، در این تغییر مسیری اثر نبود. زیرا این روحانی مبارز و زجر دیده می‌توانست به عنوان میانجی بین گروه‌هایی که بعداً رقیب یا خصم هم شدند، عمل کند. بی‌تردید فقدان آیت‌الله مطهری و

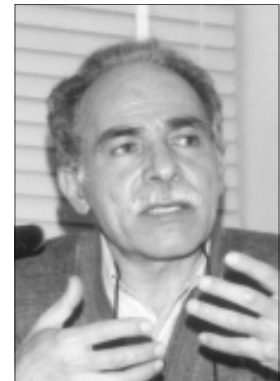
شنیدن نامش مو براندام مخالفان جمهوری اسلامی و یا کسانی که در مظان این اتهام بودند، راست می‌کرد (آیت‌الله خلخالی نیز اکنون حاشیه نشین است) در چنین شرایطی، دولت موقت می‌باید مقدمات برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری و سپس مجلس شورای ملی را (که بعداً به شورای اسلامی تغییر نام داد)، فراهم کند. اشغال سفارت آمریکا، انشعاب جاما و کارشکنی‌هایی که می‌شد، سرانجام مهندس بازرگان را به نقطه‌ای رساند که در ۱۵ آبان ۱۳۵۸ استعفای دسته جمعی خود را تقدیم امام خمینی کرد.



آیت‌الله طالقانی: ابودر زمانه‌ای که اگر زنده می‌ماند، می‌توانست خیلی از تندروی‌ها را تعدیل کند



هاشم صباغیان: چند درصد از نسل امروز می‌داند او وزیر دولت موقت بود؟



حبیب‌الله پیمان: از مبارزان مسلمان پرشور ابتدای انقلاب و امروز زندانی.

صد گفته می‌شود که گزینه اصلی حزب جمهوری اسلامی، جلال‌الدین فارسی بود، اما پس از آن که اسنادی ارائه شد که ملیت ایرانی او را زیر سؤال برد، ناگزیر وی را حذف کردند. او سال‌ها بعد به اتهام کشتن یک روستایی اهل طالقان در مقابل دادگاه ایستاد. (بنی صدر در دی ماه با کسب بیش از هفتاد درصد آراء به عنوان اولین رییس جمهور برگزیده شد. او زمانی کار خود را آغاز کرد که دانشجویان پیرو خط امام، از درون سفارت آمریکا اسنادی کشف می‌کردند و شخصیت‌های مطرح روز را زیر سؤال می‌بردند. از جمله برای امیرانتظام و دریادار مدنی اسنادی ارائه دادند که به زندانی شدن طولانی اولی و به اسنادی ارائه دادند که به زندانی شدن طولانی اولی و رفتن دومی از ایران منجر شد. امیرانتظام هنوز هم بر بی‌گناهی خود اصرار می‌ورزد و دریادار مدنی متأسف است که چرا نسنجیده یک پرداختی سازمان اطلاعاتی آمریکا را برای کمک رساندن به ایرانیان مهاجر پذیرفته است. جشن‌های اولین سالگرد انقلاب اسلامی در شرایطی برگزار شد که در گوشه و کنار کشور آشوب‌هایی جریان داشت و گروه‌های سیاسی نیز خود را آماده می‌کردند تا از اولین انتخابات مجلس شورای ملی (اسلامی) سهم

خروج ملی - مذهبی‌ها از بدنه اجرایی حاکمیت باعث حضور گسترده‌تر و پرتنگ‌تر شدن روحانیون در امور اجرایی شد. اما باز هم کسی به این فکر نمی‌اندیشید که رییس جمهور یا نخست‌وزیر از میان روحانیون برگزیده شود. بدین لحاظ در اولین انتخابات ریاست جمهوری حتی یک روحانی نامزد نشد. نامزدهای اصلی این انتخابات ابوالحسن بنی‌صدر، دریادار مدنی، صادق قطب‌زاده و حسن حبیبی بودند. از جلال‌الدین فارسی، صادق طباطبایی (معاون نخست‌وزیر در دوره بازرگان) نیز به عنوان نامزدهای مطرح نام برده می‌شد. اما از ۱۵ روز مانده به انتخابات، کمابیش می‌شد حدس زد برنده کیست. این برنده ابوالحسن بنی‌صدر بود که همگان در موردش شعار می‌دادند: "بنی‌صدر، صد در

آیت‌الله طالقانی عرصه را برای عناصر تندروتر مذهبی مساعد کرد.

پس از آن، وقایع زیر و زبرکننده‌ای روی داد. به دنبال اشغال سفارت آمریکا و نامیدن آن به "لانه جاسوسی" روحانیون رادیکالی نظیر آیت‌الله خوئینی‌ها که اکنون در حاشیه قرار دارد و سکوت پیشه کرده، میدان عمل وسیع‌تری یافتند. اندکی قبل از این رویداد، دکتر کاظم سامی و یارانش در حزب "جاما" از دولت موقت، به دلیل عملکرد غیرقاطع آن در مقابل تندروی‌ها، جدا شده بودند. (دکتر سامی چند سال بعد به طرز قساوت آمیزی به قتل رسید.)

رویدادهای کردستان، در این زمان یک روحانی رادیکال دیگر را هم صاحب اقتدارات ویژه‌ای کرده بود. وی آیت‌الله خلخالی بود که

بیشتری نصیب خود کنند. این انتخابات نیز در واپسین روزهای سال ۱۳۵۸ برگزار شد. این بار برنده، حزب جمهوری اسلامی بود. ملی - مذهبی‌ها هم چند کرسی را تصاحب کردند. اما نتایج همان انتخابات، نه تنها اعتراض گروه‌های سیاسی غیرمذهبی و چریکی را به دنبال داشت، بلکه حتی سبب رنجش عده‌ای از روحانیون نیز شد. به عنوان نمونه، آیت‌الله مروارید که از روحانیون مطرح و صاحب نفوذ بود، در مصاحبه‌ای با روزنامه اطلاعات به شیوه تبلیغات و نحوه برگزاری آن اعتراض شدید کرد. (روزنامه اطلاعات ۱۳۵۸/۱۲/۲۸) از آن مجلس، نخست‌وزیری برای خود و وزرایش رأی اعتماد گرفت که با رییس جمهور (بنی‌صدر) هماهنگ و هم عقیده نبود. این رییس جمهور محمدعلی رجایی بود که در

مصاف با بنی صدر، او را شکست داد.

رویدادهای سال ۱۳۵۸، زیربنای تحولات بعدی

در سال ۵۹ با آغاز جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، امکانات مانور برای روحانیون جوان و رادیکال بیشتر شد. توسل گروه های چریکی به اعمال خشونت آمیز و گسترش دامنه ترورها، توجیه لازم را برای قلع و قمع سران و طرفداران آن ها فراهم کرد.

انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۱۳۶۰ سبب حذف شخصیت های برجسته و تأثیرگذاری نظیر آیت الله بهشتی شد. از میان ۷۲ تنی که در آن انفجار کشته شدند، برخی ها دارای چنان جایگاهی بودند که می توانستند در آینده بالاترین پست های اجرایی را در نظام جمهوری اسلامی احراز کنند. بنی صدر هم به سرانجامی رسید که مجبور شد با مسعود رجوی مخفیانه از ایران بگریزد با این گریز، این تصور پیش آمد که دوره تنش و اختلاف به پایان رسیده و قدرت یکپارچه ای کشور را اداره خواهد کرد. اما چنین نشد، و نشده است.

انفجار دفتر نخست وزیری در سال ۱۳۶۱ که سبب مرگ رییس جمهور وقت (رجایی) و نخست وزیر روحانی اش (حجت الاسلام باهنر) شد بار دیگر موجی از خشونت، درگیری و اعدام ها را موجب شد. ترور افرادی نظیر حسن آیت که از سیاستگذاران و نظریه پردازان حزب جمهوری اسلامی بود این وضع را تشدید کرد. در این فاصله، حزب توده هم مشمول تصفیه شد و کیانوری، احسان طبری و دیگر سران آن به زندان افتادند، تواب شدند و خود به دست خود بر گذشته شان خط بطلان کشیدند. از طرفی، ادامه جنگ که در جریان آن افراد برجسته ای نظیر دکتر چمران در جبهه ها به شهادت می رسیدند، سبب تحکیم موقعیت روحانیون جوانتری شد که در آغاز انقلاب چندان شناخته شده نبودند.

یک نگرانی قابل تأمل

پایان جنگ را آغاز دوره سازندگی اعلام کردند. بازهم گمان می رفت رقابت ها و حذف کردن ها به پایان رسیده است. اما دنیای

سیاست و قدرت، قانونمندی ها و جبرهای ویژه خود را دارد. همان گروهی که چند سال متمادی دوشادوش هم کوشیدند رقبای غیرخودی را از صحنه حذف کنند، پاره پاره شدند: راست، چپ، کارگزار، مجاهد انقلاب اسلامی و... رقابت های حذفی این گروه ها در تمامی سال های بعد از پایان جنگ ادامه داشته و هنوز هم دارد. در آستانه بیست و چهارمین سالگرد پیروزی انقلاب، برجسته ترین خبرها مربوط به اتهاماتی بود که یاران دیروز و رقبای امروز به یکدیگر منتسب می کردند. این دیگر تاریخ نیست. وضع حاضر است و همه شاهد آن هستیم.

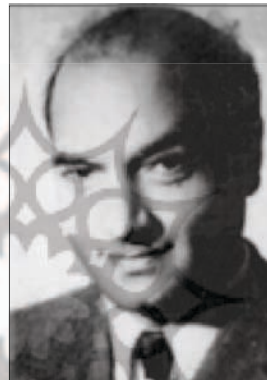
شما وقتی که تاریخ مشروطیت را بخوانید، می بینید که در مشروطه، بعد از آن که ابتدا پیش رفت، دستهایی آمد، و تمام مردم ایران را به دو طبقه تقسیم بندی کرد- نه ایران تنها، از روحانیون بزرگ نجف، یک دسته طرفدار مشروطیت، یک دسته دشمن مشروطه. اهل منبر، یک دسته بر ضد مشروطه صحبت می کردند، یک دسته بر ضد استبداد. در هر خانه ای دو تا برادر اگر بودند، مثلاً در بسیاری از جاها، این مشروطه ای بود، آن مستبد؛ و این یک نقشه ای بود که نقشه هم تأثیر کرد، و نگذاشت که مشروطه به آن طوری که علمای بزرگ طرحش را ریخته



دکتر شاپور بختيار: آخرین ترکش فرمانروایی که نمی دانست رفتنش بن بازگشت است



شیخ عزالدین حسینی: روحانی کرد اهل سنت و خبر ساز سال های اول انقلاب



دکتر علی شریعتی: استاد معلم و بسیج کننده دانشجویان دهه ۴۰ و ۵۰

بودند عملی بشود... یک دسته از همان مستبدين مشروطه خواه شدند، و افتادند توی مردم، همان مستبدين بعدها آمدند و مشروطه را قبضه کردند و رساندند به آن جایی که دیدید....

در مشروطه هم این طور بود که یک دسته واقعاً بهشان، این سلطنت طلب های آن وقت، آن قدر تزریق کرده بودند، که مردم، استبداد را ترویج می کردند- یعنی یک دسته؛ یک دسته از اهل منبر هم همین طور. حالا همین طور است. ممکن است شیاطین در بین مردم بیفتند و آن قدر تزریق کنند که تکلیف شرعی معین کنند برایتان که باید ما مخالفت با فلان مقام، مخالفت با فلان امر بکنیم، بیدار باشید....

در این رقابت ها، هر چا که حریفان کم می آورند صخیفه نور را زیرورو می کنند تا کلام و بیانی از امام خمینی (ره) بیابند که بتوان از آن برای محکوم کردن طرف مقابل استفاده کرد. آن ها به همه جملات و کلمات معمار و بنیانگذار جمهوری اسلامی توسل و تمسک می جویند جز آنچه تضمین کننده تمامیت ارضی، استقلال و آزادی کشور و تداوم بخش هدف هایی است که شعارهای اصلی انقلاب را تشکیل می داد: آزادی، استقلال، جمهوری اسلامی از جمله ای که در زیر نقل می شود، می توان فهمید معمار انقلاب اسلامی این اختلاف ها و زیاده خواهی را پیش بینی مرکرده و نگران آن بوده است.

ایشان، گفته است:

... تاریخ یک درس عبرت است برای ما.